

## راهکارهای قانونی تبدیل مهریه‌های سنگین به مهر المثل یا مهر السنه<sup>۱</sup>

مجید تلخابی<sup>۲</sup>

رضا پورمحمدی<sup>۳</sup>

### چکیده

مشکلات اجتماعی ناشی از مهریه‌های سنگین بر کسی پوشیده نیست. آنچه شایسته بررسی است، راهکارهای فقهی برون‌رفت از این چالش اجتماعی است. مشهور فقها معتقدند که مهریه، سقفی ندارد و تعیین هرگونه سقفی برای آن، نامشروع است. همچنین بنا بر عقیده مشهور، برخلاف نکاح منقطع، در نکاح دائم وضعیت حقوقی مهریه تا حدودی مستقل از وضعیت خود عقد است؛ از این رو در فقه امامیه، فروضی پیش‌بینی شد که فقها حکم به صحت عقد نکاح، اما بطلان مهریه کرده‌اند که در این صورت، بر حسب شرایط، زوج مکلف به تأدیه مهرالمثل، مهرالسنه یا مهر المسمی خواهد بود. نگارنده با روش توصیفی \_ تحلیلی به بررسی فقهی و حقوقی نکاح، مهریه و آثار آن پرداخته و در صدد ارائه راهکارهای قانونی برای ابطال مهریه‌های سنگین و تبدیل آنها به مهرالمثل است. این راهکارها که نوعاً مبتنی بر اخلال در

۱. تاریخ وصول: ۱۳۹۷/۰۹/۱۷؛ تاریخ تصویب: ۱۳۹۸/۰۳/۲۰.

۲. دکتری حقوق خصوصی، استاد جامعه المصطفی العالمیه.

۳. طلبه سطح ۴، مرکز تخصصی فقه و اصول، حوزه علمیه، قم: (نویسنده مسئول) rezpm.uk@gmail.com

موضوع مهریه یا شروط ضمن یا خارج از قراردادند به زوج کمک می‌کنند تا به واسطه آنها مهر المسمی را باطل سازد و آن را به مهرالمثل تبدیل کند.

**کلید واژه‌ها:** مهریه، مهریه سنگین، مهرالمثل، مهرالمسمی، مهریه صوری.

## مقدمه

از مسائل مستحدثه، افزایش میزان مهریه و دور شدن ماهیتش از حکمت وضعی آن است. این مسئله، نگرانی صاحب‌نظران را بر می‌انگیزد. از امور بدیهی فقه، این است که برای مهریه، حداکثری نمی‌توان تعیین کرد و از برخی آیات استفاده شده است که مبالغ بسیار سنگین نیز می‌تواند مهریه قرار گیرد. مثلاً آیه ذیل را بنگرید: {وَإِنْ أَرَدْتُمْ اسْتِبْدَالَ زَوْجٍ مَكَانَ زَوْجٍ وَأَنْتُمْ إِحْدَاهُنَّ قَنْطَرًا فَلَا تَأْخُذُوا مِنْهُ شَيْئًا أَتَأْخُذُونَ بِهَتَّائِهَا وَإِنَّمَا هِيَ إِلَيْنَا} (نساء، آیه ۸۱). قنطار، به معنای مال زیاد است و در گفته‌های مفسران و روایات، مصداق‌های متعددی برای آن ذکر شده؛ مانند: ۱۲۰۰ اوقیه، ۱۲۰۰ مثقال، هزار دینار، دوازده هزار درهم، هشتاد هزار درهم، صد رطل، هفتاد هزار دینار و طبق روایتی از امام باقر × و حضرت صادق ×، یک پوست گاو پُر از طلا که البته برخی اقوال نیز مطابق این روایت است (حر عاملی، ج ۶، ص ۲۰۹). پس جلوگیری از قرارداد مهریه‌های سنگین، ظاهراً وجه شرعی ندارد. در تاریخ آمده که یکی از خلفا تصمیم گرفت برای مهریه زنان، حدی قرار دهد که زنی از پشت پرده با خواندن آیه ۲۰ سوره نساء، آن خلیفه را محکوم کرد.

البته تردیدی نیست که شایسته است میزان مهریه، زیاد نباشد. سفارش به سبک گرفتن مهریه در اسلام را می‌توان از روایات زیر استنباط کرد: پیامبر اکرم ا می‌فرمایند: «**افضل النساء امتی اصبحهنّ وجهاً و اقلهنّ مهراً!** بهترین زنان امت من، زیباترین و کم‌مهرترین آنهاست» (صدوق، ج ۳، ص ۲۵؛ حر عاملی، ج ۲۰، ص ۱۱۲) و فرمودند: «**خير الصداق ایسره؛** بهترین مهریه، سبک‌ترین آن است» (المتقی الهندی، ۱۴۰۹ق، ج ۱۶، ص ۳۲۰). امام علی × می‌فرمایند: «**لا تغالوا بمهور النساء**

**فتکون عداوة**؛ برای زنان مهریه‌های سنگین قرار ندهید که این، ایجاد عداوت می‌کند» (حر عاملی، ج ۱۵، ص ۱۱). با عنایت به توصیه اسلام بر سبک گرفتن مهریه، باید تعیین مهریه‌های سنگین را مذموم دانست. ملاحظه شد که مهریه زیاد، مطلوب شارع نیست. قانون مدنی نیز از نظریه مشهور پیروی کرده و در ماده ۱۰۷۸، هیچ سقفی برای تعیین مهریه نگذاشته است: «هر چیزی را که مالیت داشته و قابل تملک نیز باشد، می‌توان مهر قرار داد». در ماده ۱۰۸۹ نیز به عدم محدودیت تصریح می‌کند: «... شوهر یا شخص ثالث، می‌تواند مهر را هر مقدار که بخواهد، تعیین کند».

از تفاوت‌های اساسی عقد نکاح موقت با نکاح دائم، این است که بنابر نظر مشهور، در عقد دائم وضعیت حقوقی مهریه تا حدودی مستقل از وضعیت خود عقد نکاح است. اصل لزوم پرداخت مهریه، فرع بر صحت عقد نکاح است \_ و از این رو، اگر به صحت عقد ضربه‌ای بخورد، بالتبع لزوم پرداخت مهریه هم برداشته می‌شود \_ ؛ اما در عقد دائم، به خلاف عقد موقت، اگر در ناحیه مهریه خللی وارد شود یا اصلاً از همان ابتدا مهریه تعیین نگردد، به اصل عقد نکاح ضربه‌ای نخواهد خورد. البته در *ایضاح الفوائد* از شیخ مفید نقل شده که در صورت مالیت نداشتن مهریه، نکاح باطل است (فخرالمحققین، ۱۳۸۷، ج ۳، ص ۲۰۱).

پس از انعقاد نکاح، اگر نزدیکی واقع شده باشد، زوج مکلف به پرداخت مهرالمثل است. اما در صورت عدم وقوع نزدیکی، چهار صورت متصور است: ۱. مهریه بالابتداء در عقد تعیین نشده است؛ ۲. مهریه در عقد تعیین شده، ولی به دلایلی مانند مجهول بودن، حکم به بطلان آن صادر شده است؛ ۳. مهریه در عقد تعیین شده؛ ولی با توافق زوجین اقاله شده است؛ ۴. مهریه در عقد تعیین شده؛ ولی یکی از زوجین با اعمال خیار قراردادی یا غیر قراردادی، مهریه را باطل کرده است. در چهار صورت اخیر، زوجین تا قبل از وقوع نزدیکی فرصت دارند تا بر سر مهریه مورد نظر توافق

کنند؛ اما با وقوع نزدیکی، چنین حقی از آنان سلب می‌شود. ماده ۱۰۹۱ قانون مدنی درباره نحوه تعیین مهر المثل می‌گوید: «برای تعیین مهر المثل، باید حال زن از حیث شرافت خانوادگی و سایر صفات و وضعیّت او نسبت به امثال و اقربان و اقارب و همچنین معمول محل و غیره در نظر گرفته شود». آنچه موجب جلب توجه و مایه رغبت و عدم آن در عرف است، در تعیین مهر المثل مورد عنایت و نظر قرار می‌گیرد و اختصاص به عناوین خاصی ندارد. عناوین اشاره‌شده در متن ماده فوق، برخی مصادیق آن است و از این‌رو، قانون‌گذار با کلمه «غیره»، حد و حصر را از آن متنفی ساخته.

مبنای فقهی تعیین مهر المثل، چیزی جز روایات واصله به مضمون «... لها **صداق نساءها**» (حر عاملی، ۱۳۶۷، ج ۲۱، ص ۲۳۹) و چند روایت دیگر متقارب همین عبارت نیست؛ یعنی زنی که بدون مهر المسمی عقد شده است، چنانچه پس از نزدیکی او را طلاق دهند، مهر او به اندازه مهر زنان مماثل و اقربان اوست. فقها به استناد مضمون فوق، چنین نظر داده‌اند که در تعیین مهر، ویژگی‌های اخلاقی و خانوادگی و ارزش‌های علمی از نظر داشتن مدارک علمی و هنری یا معیارهای جسمانی، سن، زیبایی، بکارت و درنهایت، آنچه که در عرف محل مایه افزایش مهر یا کاهش آن است، باید مورد نظر ارزیابان قرار گیرد.

قانون مدنی برای مهر المثل، سقفی معین نکرده و در این راستا از یکی از دو قول موجود میان فقها تبعیّت کرده (شهید ثانی، ج ۲، ص ۹۸) و قول دیگر، آن است که مهر المثل، نباید از مهر السنّه (پانصد درهم) تجاوز کند (نجفی، ۱۳۷۴، ج ۳۱، ص ۵۴) و از آنجاکه قول دوم را بسیاری از فقهای بزرگ ابراز کرده‌اند، احتیاط در مصالحه مازاد است (خمینی، ۱۴۰۴، ج ۲، ص ۲۹۸). بنابراین، ممکن است که زوجه بگوید من مهریه را یک اتاق پُر از سکه طلا یا خانه‌ای که بعداً زوج تهیه خواهد کرد، قرار می‌دهم. در این صورت، مهریه باطل خواهد بود.

در این مقاله، سعی بر ارائه راهکارهای حقوقی شده است که بتوان به واسطه آنها مهریه‌های سنگین را به مهرالمثل و مهرالسنه تبدیل کرد. این راهکارها مبتنی بر اخلال در وضعیت حقوقی مهریه‌اند. اختلالاتی که ممکن است در وضعیت مهریه پیش می‌آید، یا از ناحیه خود موضوع مهریه است؛ مانند مجهول بودن مقدار مهریه یا این که به سبب امور خارجی یعنی شرط ضمن عقد نکاح یا عقد لازم دیگری است که در مباحث آتی به بررسی آنها خواهیم پرداخت.

## اختلالات در ناحیه موضوع مهریه

### ۱. عدم قدرت

گفته شد طبق نظر مشهور فقها و قانون مدنی، برای مهر حداکثری تعیین نشده است و از نظر قانونی، مهریه سنگین ذاتاً ایرادی ندارد. در مهریه سنگین، ممکن است بگوییم از آنجا که زوج توان پرداخت مهر را ندارد و حتی در آینده نیز به صورت متعارف پیش‌بینی نمی‌شود که بتواند از پرداخت چنان مهر سنگینی برآید، موضوع تعهد پرداخت مهریه برای زوج، تعهد به امر غیر مقدور و متعذر است. بنابر قواعد فقهی و حقوقی، اگر تسلیم موضوع تعهدی (مهر) در حین انعقاد عقد، متعذر باشد - نه این که تعذر بعد از عقد عارض شود - ، عقد باطل است (موسوی بجنوردی، ۱۴۱۹، ج ۵، ص ۲۲۵ - ۲۲۶؛ مراغهای، ۱۴۱۸، ص ۸۶؛ آل بحرالعلوم، ۱۳۶۳، ج ۱، ص ۱۳۴؛ جعفری، ۱۳۸۹، ص ۲۹). عقلاً نیز برای مال کلی مافی‌الذمه‌ای که امکان تأدیه ندارد، مالیت قائل نیستند (باریکلو، ۱۳۹۰، ص ۸۶).

فقیهان امامیه، دلایل متعددی بر لزوم قدرت بر تسلیم در مورد معامله ذکر کرده‌اند که معروف‌ترین آنها یکی طبیعت معاوضه و دیگری، دو حدیث غرر و «**تابع ما لیس عندک**» است (شیخ طوسی، ۱۳۸۷، ج ۲، ص ۱۵۷؛ محقق کرکی، ۱۴۱۰، ج ۴، ص ۱۰۱؛ ابن‌زهره، ج ۱، ص ۲۱۱).

عده‌ای از فقها با تحلیل ماهیت عرف، چنین استدلال کرده‌اند که توانایی تسلیم موضوع عقد، در مالیت مال اثرگذار است و چیزی که صاحبش، ناتوان از تسلیم آن به طرف عقد است، نزد عقلا مال شمرده نمی‌شود و به این ترتیب، بازگشت این شرط به شرط مالیت است (نائینی، ج ۲، ص ۳۴۰).

دلیل دوم، روایت نبوی ا «**لا تبع ما لیس عندک**» (حر عاملی، ۱۳۶۷، ج ۱۷، ص ۴۷) است. در این روایت که از پیامبر گرامی ا نقل شده، فروش چیزی که نزد شخص نیست، مورد نهی قرار گرفته است که در ابتدا چند احتمال در معنای آن به نظر می‌رسد:

نخست آن که مقصود، منع فروش عین غایب باشد؛ یعنی اگر میباید نزد مالک حاضر نیست، نمی‌تواند با اعتماد بر توصیف، اقدام به فروش آن کند. اما این احتمال پذیرفته نیست؛ زیرا توصیف فروشنده از روش‌های رفع ابهام از مورد معامله است و خریدار می‌تواند بر آن اعتماد کند. نهایت آن که اگر مورد معامله برخلاف وصف در آمد، خریدار حق فسخ خواهد داشت. فقیهان نیز چنین معنایی را از روایت استفاده نکرده‌اند (انصاری، ۱۳۶۵، ص ۱۶۸).

دوم آن که مقصود، صرف منع فروش مال دیگران باشد که در نتیجه، بیع فضولی را باطل اعلام می‌کند. اما این احتمال نیز پسندیده نیست؛ زیرا اگر فقط ملکیت مورد معامله مقصود بود، مناسب بود که برای آن، حرف «لام» به کار برده شود؛ یعنی اگر عبارت چنین بود: «الاتبع ما لیس لک»، آن‌گاه استفاده شرط ملکیت از آن ممکن بود. سوم آن که مقصود، فقط منع فروش چیزی است که فروشنده، قدرت کامل و فعلی درباره تسلیم آن ندارد. بنابر این احتمال، فقط می‌توان لزوم تسلط کامل طرف عقد بر مورد معامله و توانایی تسلیم را از حدیث استفاده کرد. این انحصار نیز درست نیست؛ زیرا فقها در مواردی به این حدیث استدلال کرده‌اند که قدرت بر تسلیم در زمان اجرای تعهد وجود دارد؛ ولی فعلاً به دلیل عدم ملکیت، امکان فروش

آن نیست؛ مثل جایی که شخص، عین معین متعلق به غیر را می‌فروشد و سپس آن را از مالک به خریدار تحویل می‌دهد (همان).

بنابراین، گریزی از آن نیست که حدیث را دارای معنای عامی بدانیم که هم شامل شرط ملکیت و هم شامل شرط قدرت بر تسلیم شود. به تعبیر دیگر، مقصود از روایت، تسلط کامل طرف عقد در مورد معامله است؛ طوری که هم مالک فعلی مال باشد و هم بر تسلیم آن توانایی داشته باشد.

دلیل سوم که برای اعتبار قدرت بر تسلیم مورد استناد قرار گرفته، حدیث غرر

است. در این روایت آمده: «... **قد نهي رسول الله عن بيع المضطر و عن بيع**

**الغمر**؛ رسول خدا! از فروش غرری نهی فرموده‌اند» (حر عاملی، ۱۳۶۷، ج ۱۲، ص ۴۰). از مصادیق بیع غرری، فروش مالی است که شخص در آن از تسلیم مبیع با ثمن ناتوان است؛ همچون فروش پرنده‌ای که هم‌اکنون از قفس پریده و احتمال بازگشت آن بسیار کم است. از آنجاکه نهی از معامله، ظهور در فساد دارد، فروش مالی که توانایی تسلیم آن وجود ندارد، باطل و بلا اثر است (حلی، ۱۴۲۱، ج ۲، ص ۳۲۵).

## ۲. عدم قصد یا سفهی بودن

از شروط اساسی صحت معاملات، وجود قصد انشاء برای متعاقدين است. عقد نکاحی که دو طرف آن قصد جدی برای ایجاد رابطه زوجیت ندارند، باطل و کان‌لم‌یکن است. در مهریه‌های سنگین هم قضیه از همین قرار است؛ زیرا با توجه به نامقدور بودن تسلیم موضوع مهریه، ممکن است دو طرف یا یکی از آنها از همان ابتدا قصد جدی در انشا نداشته باشند که این، مبطل مهریه خواهد بود (نائینی،

عده‌ای دیگر پا را فراتر گذاشته و درباره مهریه‌های سنگین، گفته‌اند حتی اگر زوج قصد پرداخت داشته باشد، عمل او از باب سفهی بودن، باطل است. ایشان در پاسخ استفتائی فرموده‌اند: «عمل سفیهانه همچون اعمال سفیه در اسلام، باطل و بدون اثر شناخته شده است» (نجفی، ۱۳۷۴، ج ۲۲، ص ۱۲۰). «مهریه‌های فوق‌العاده سنگین، که نشان از سفاقت زوج دارد یا قرینه بر عدم قصد جدی درباره آن است، باطل است» (استفتا از آیت‌الله مکارم شیرازی، موجود در:

<http://www.islamquest.net/fa/archive/question/fa/36851>

برای مثال، تعهد به پرداخت هزار سکه برای زوجی که کارگری ساده است، امری نامقدور بوده که عادتاً عمل به آن، برای او محال است. از طرفی، اگر قصد واقعی کارگر در زمان انعقاد نکاح را بررسی کنیم، به این واقعیت پی می‌بریم که وی به خوبی می‌داند هرگز توانایی عمل به چنین تعهدی را ندارد و قصد او کاملاً صوری است. بنابراین، مهریه‌های سنگین یا از حیث غیر مقدور بودن موضوع تعهد یا نبود قصد جدی یا در صورت سفهی بودن، باطل‌اند.

البته مقدور یا نامقدور بودن که نوعاً وجود یا نبود قصد جدی را به دنبال دارد، امری نسبی و اضافی است؛ چه بسا تعهد به پرداخت مهری برای بسیاری اشخاص عادتاً محال باشد؛ درحالی‌که عده‌ای به راحتی استطاعت پرداخت آن را دارند.

### ۳. جهل در مهریه

در ماده ۱۰۷۹ قانون مدنی آمده است: «مهر باید بین طرفین تا حدی که رفع جهالت آنها بشود، معلوم باشد». دو طرف عقد حین معامله، باید از حدود تعهد خویش آگاه باشند و به طور کامل بدانند چه چیزی را به دیگری تملیک یا تعهد کرده است (نجفی، ۱۳۷۴، ج ۳۱، ص ۳۰؛ امام خمینی، ۱۴۰۴، ج ۲، ص ۲۹۷). درباره لزوم معین بودن مهر، علاوه بر روایات خاصی که وجود دارد، می‌توان به اجماع (حلی، ۱۴۲۱، ج ۵، ص ۲۴۳؛ شهید ثانی، ج ۳، ص ۲۶۴) و حدیث غرر نیز اشاره کرد. درباره لزوم



تعیین مهر، چنان‌که گفته شد، هرچند مهر رکنی از ارکان عقد نکاح یا یکی از عوضین شمرده نمی‌شود و از این رو، اختلال به آن خللی در اصل عقد وارد نمی‌سازد، از نظر حکم، تابع قواعد و احکام معاملات است و چنانچه در عقد نکاح مهر ذکر شود (مهر المسمی)، باید از جهالت و ابهام مطلق مبرّی باشد.

قانون مدنی، اثر مجهول بودن مهر یا مالیت نداشتن آن را در ماده ۱۱۰۰ ذکر کرده و مقرر داشته که جهالت به مهر و مالیت نداشتن آن، موجب بطلان نکاح نخواهد شد؛ بلکه مهر، باطل و مانند صورتی است که مهر ذکر نشده باشد. مهر باید تا حدّی که رفع جهالت از دو طرف شود، معلوم باشد. بنابراین، تعیین دقیق مهر از نظر وزن، کیل و مساحت، لازم نیست و از این نظر با دیگر معاوضات تفاوت دارد. مثلاً بسیاری از مواقع، مشاهده عین خارجی رافع جهالت است؛ مانند آنجا که مهر، باغ یا خانه یا قطعه‌ای طلاست که در این گونه موارد با مشاهده، جهالت مطلق رفع می‌شود و غرر لازم نخواهد آمد و اگر مهر، عین نباشد یا مورد مشاهده نباشد.

به هر حال، باید خصوصیات آن از نظر کمیت و کیفیت توصیف شود تا رافع جهالت باشد (خمینی، ۱۴۰۴، ج ۳، ص ۳۴۹)؛ مثل آن‌که اگر مهریه آموزش قرآن باشد، باید معین شود که همه قرآن یا بعضی از سوره‌های آن و سوره‌ها نیز دقیقاً معین گردد؛ زیرا سوره‌های قرآن کمّاً و کیفاً مختلف و متفاوت است (نجفی، ۱۳۷۴، ج ۳۱، ص ۳۰؛ خمینی، ۱۴۰۴، ج ۲، ص ۲۹۷). حال اگر به هر دلیلی، مهریه از حیث کم و کیف توصیف نشود، مهریه باطل و کان‌لم‌یکن است؛ از این رو قرار دادن موارد ذیل برای مهریه، صحیح نیست:

\_\_ یک اتاق پُر از طلا یا مقدار زیادی طلا؛

\_\_ سه دانگ از خانه‌ای که بعداً زوج مالک می‌شود؛

\_\_ یک دستگاه خودرو سواری.

در این فرض و تمام فروضی که مهریه در آنها باطل است، اگر نزدیکی صورت نگرفته است، دو طرف می‌توانند بر سر هر مهریه‌ای که می‌خواهند، توافق کنند؛ ولی بعد از وقوع نزدیکی، زوجه فقط مستحق مهرالمثل خواهد بود (نجفی، ج ۳۱، ص ۳۰).

#### ۴. تفویض مهر به الزوجه

در ماده ۱۰۹۰ قانون مدنی آمده است: «اگر اختیار تعیین مهر به زن داده شود، زن نمی‌تواند بیشتر از مهر المثل معین نماید». چنان‌که گفتیم، تفویض مهریه به زوجه یا عدم ذکر آن در عقد، اخلاقی به نکاح دائم وارد نمی‌کند (نجفی، ۱۳۷۴، ج ۳۱، ۱۱)؛ از این رو زوج می‌تواند تعیین مهریه در عقد نکاح را به طور کامل به زوجه واگذار کند. در این صورت، حتی با تصریح به این‌که زوجه حق دارد مهریه خود را هزار سکه قرار دهد، بنابر قانون مدنی، مهریه نمی‌تواند بیش از مهرالمثل باشد.

بر خلاف عقدی که مهر به اختیار زوج یا شخص ثالث قرار داده شده باشد، او برای تعیین مهر محدودیتی از نظر حداقل و حداکثر نخواهد داشت و هر چیزی که مالیت داشته باشد، می‌تواند مهر قرار گیرد؛ زیرا مهر، حق زوجه است و از آنجاکه خودش این اختیار را به شوهر یا شخص ثالث داده، چنانچه مهر را به مقدار کمتر از مهر المثل تعیین کند، ضرری است که زوجه خودش به آن اقدام، و بر آن توافق کرده.

قانون مدنی در ماده ۱۰۹۰ مقرر کرده است که زوجه نمی‌تواند بیش از مهر المثل تعیین کند؛ اما آنچه در فتاوی‌ای فقها دیده می‌شود، حداکثر اختیار زوجه در این فرض، مهر السنه یعنی پانصد درهم است (نجفی، ۱۳۷۴، ج ۳۱، ص ۶۸).

فقها در این مسئله اجماع دارند. روایت زراره نیز دال بر همین موضوع است. حضرت باقر × به موجب این روایت، تفاوت میان حالتی را که داور مهر، زوج باشد که در تعیین مقدار آزاد است، با حالتی که داور، زوجه باشد که در حداکثر محدود به

مهر السنّه است، چنین توجیه کرده‌اند: «وقتی شوهر، زن را داور مهر قرار دهد، نمی‌تواند از مقداری که رسول الله | سنّت قرار داده و زنان خویش را با همان مقدار ازدواج کرده است، تجاوز کند؛ ولی اگر زن، شوهر را داور مهر قرار دهد، باید هر آنچه را که او معین می‌کند، کم یا زیاد بپذیرد» (حر عاملی، ۱۳۶۷، ج ۲۱، ص ۲۳۹) و بر مدلول روایت فوق، اجماع فقها منعقد گردیده است.

معلوم نیست که قانون مدنی به چه دلیل از آنچه که فقها به اتفاق آرا معین کرده‌اند (مهر السنه) پیروی نکرده و جای این سؤال است که چنانچه پابندی به مدلول اجماع نداشته و دلالت روایت مشارالیه را مخدوش بدانیم و در نتیجه، دست از فتوای فقها برداریم، چه دلیلی دارد که میان دو حالت فوق‌الذکر تفاوت گذاریم؛ در حالی که قواعد و اصول حقوقی، خلاف آن را اقتضا دارد؟

ولی به هر حال، به موجب قانون مدنی، چنانچه زوجه داور در تعیین مهر باشد و وی بیش از مهر المثل معین کند، اگر شوهر مقدار معین شده را بپذیرد، مشکلی پدید نخواهد آورد و باید همان مقدار را که پذیرفته است، به عنوان مهر المسمی بپردازد؛ اما اگر آن را نپذیرد و به دادگاه مراجعه شود، دادگاه به استناد ماده ۱۰۹۰ با تعیین کارشناس، مهر المثل را معین می‌کند و به همان مقدار، مهر را تقلیل می‌دهد و زوج ملزم به پرداخت همان مقدار خواهد بود. در نتیجه، می‌شود که در ظاهر امر، زوج مهریه را کاملاً به زوجه واگذار کند تا این که او هر مقدار که بخواهد، تعیین کند؛ در حالی که در واقع، حق انتخاب وی تا سقف پانصد درهم است.

## ۵. شریک کردن دیگران در مهریه

در عقد نکاح، مهر باید برای زوجه قرار داده شود و نمی‌توان مهر را برای پدر و مادر او قرار داد و اگر از قرآن در داستان حضرت موسی و شعیب<sup>۱</sup> (قصص، آیه ۲۷) چنین استفاده شود که در آن، مهریه دختر شعیب، کار زوج برای پدر زوجه مهریه

قرار گرفته است، باید گفت که چنین رسمی در ادیان پیشین بوده و اسلام آن را منسوخ کرده است. آنچه در زمان ما در بعضی خانواده‌ها مرسوم است که مبلغی را به عنوان شیربها برای کسان او قرار می‌دهند، نمی‌تواند جزء مهر شمرده شود و اگر جزء مهر قرار گیرد، به این معنا که پدر و مادر را در مهر شریک کرده باشند، فقط مقداری که برای زوجه معین شده، مهر است و مابقی، باطل و زوج الزامی به پرداخت ندارد (نجفی، ۱۳۷۴، ج ۳۱، ص ۲۹). ولی در این صورت، چنانچه زوج از روی طیب خاطر برای ترضیه خاطر بستگان زوجه، به عنوان هدیه یا جعالتاً در مقابل زحمات انجام شده در امر ازدواج وجهی بپردازد، برای گیرنده حلال و بلاشکال است. اما اگر زوج طیب خاطر نداشته و به‌رغم حصول رضایت خاطر دختر، فقط برای رفع مزاحمت بستگان از انجام ازدواج، ناچار به پرداخت وجهی یا تأدیه مالی شود وجه دریافتی شرعاً حرام خواهد بود (خمینی، ۱۴۰۴، ج ۲، ص ۲۹۸).

بنابراین، اگر زوجه عضوی از یک خانواده پنج‌نفری باشد و زوج در عقد نکاح این چنین بگوید: «هزار سکه را به عنوان مهریه برای خانواده عروس قرار می‌دهم»، با توجه به این که در شرکت عند الاطلاق، تقسیم علی السویه خواهد بود، باید گفت که یعنی برای هر یک از اعضای خانواده‌ای که زوجه هم از آنهاست، دویست سکه قرار می‌دهم و از آنجا که جعل مهریه برای غیر زوجه باطل است، فقط مهریه در همان دویست سکه زوجه صحیح است و در هشتصد سکه باطل است و زوج ملزم به پرداخت نخواهد بود.

#### ۶. مهریه را به عهده غیر زوج قرار بدهند

از قواعد عقلی در معاوضه، آن است که معوض در ملک هر کس داخل می‌گردد، عوض از ملکیت او خارج شود؛ زیرا معاوضه، عبارت از تعویض یکی از دو مورد به جای مورد دیگر است. نکاح، چنان که شرح آن گذشت، اگر چه عقدی است که دارای جنبه اجتماعی و از اقسام معاملات نیست، از نظر نباید دور داشت که بعض

قواعد معاوضه تا آنجایی که منافات با جنبه عمومی نکاح ندارد، درباره مهر در مقابل بضع جاری می‌گردد. از این روست که گفته می‌شود نکاح به اعتبار مهر و نزدیکی، در حکم عقد معاوضی است.

از این رو، در نکاحی که مهر ذکر نشده یا عدم مهر قید شده، در اثر نزدیکی، شوهر ملزم به تأدیه مهر المثل است. بنابراین، از آنجاکه شوهر در اثر عقد نکاح، بر معوض (بضع) حق پیدا می‌کند و به عبارت دیگر، آن داخل در ملکیت اعتباری شوهر می‌شود، عوض که مهر است، باید از ملکیت شوهر خارج شود. از این روست که گفته شده هرگاه مهر، عین معین است، باید قبل از نکاح در ملکیت شوهر باشد؛ و الا مهر باطل خواهد بود. بنابراین، هرگاه کسی مال غیر را بفروشد، ثمن در ملکیت مالک آن مال داخل می‌شود؛ اگر چه فروشنده قصد کند که ثمن در ملکیت او داخل شود یا خریدار قصد کند که ثمن در ملکیت فروشنده فصولی داخل شود. ماده ۱۹۷ قانون مدنی مقرر می‌دارد: «در صورتی که ثمن یا مثنی معامله، عین متعلق به غیر باشد، آن معامله برای صاحب عین خواهد بود». پس از نظر قضایی، هرگاه پدر بخواهد مالی را مهر زن پسر خود قرار دهد، باید قبل از عقد نکاح، آن را به سر خود انتقال دهد، سپس پسر آن را مهر زن خود کند و همچنین است تعهد بر مهر، هرگاه کلی باشد؛ یعنی طبق قاعده بالا دیگری نمی‌تواند مستقیماً تعهد به پرداخت مهر زن کند؛ بلکه مهر را شوهر عهده‌دار خواهد شد و شخص ثالث می‌تواند ضامن از شوهر گردد یا به وسیله تبدیل تعهد، مدیون زن شود. بنابر آنچه گفته شد، هرگاه ولی یا قیم برای مولی‌علیه خود ازدواج کند، در مقام نماینده قانونی، تعهد به پرداخت مهر زن می‌کند و آن به عهده مولی‌علیه است.

عده‌ای از فقها و حقوق‌دانان، نظریه بالا را رد کرده و معتقدند قاعده معاوضه را نمی‌توان در مهر که معاوضه حقیقیه به شمار نمی‌رود، جاری ساخت و در این امر،

اشکالی نمی‌بیند که غیر، ملک خود را مهر زوجه دیگری قرار دهد یا مستقیماً مهر زوجه دیگری را به عهده بگیرد. افزون بر آن که اجرای قاعده بالا در معاوضه نیز بی‌اشکال نیست که در محل خود شرح آن بیان شده است (محقق داماد، ج ۲، ص ۲۳۱).

بنابراین، اگر زوج هنگام جعل مهریه این چنین بگوید: «مهریه را هزار سکه از مال پدرم یا شخص ثالث دیگری قرار می‌دهم»، بنابر قول اقوی، مهریه باطل است و بنابر قول دیگر، جعل فضولی خواهد بود و نیاز به اجازه وی دارد و بدون آن، غیر نافذ یا باطل است.

#### ۷. عدم مالیت یا عدم قابلیت تملک مهریه

در ماده ۱۰۷۸ قانون مدنی آمده است: «هر چیزی را که مالیت داشته و قابل تملک نیز باشد، می‌توان مهر قرار داد».

ماده فوق از متون فقهی اخذ شده و از این رو، ما با توجه به آنچه در فقه مطرح گردیده است، به تحلیل می‌پردازیم. محتوای ماده فوق مطالب زیر است:

۱. مهری که حین انعقاد عقد با توافق دو طرف معین می‌شود (مهر المسمی)، از حیث حداکثر، سقف محدودی ندارد و زوجین می‌توانند به هر اندازه که مایل باشند، توافق کنند و پس از توافق و انعقاد عقد، زوج ملزم به پرداخت خواهد بود؛ ولی از حیث حداقل، تا آنجا که چیزی صدق مال بر آن بشود و قابل تملک باشد، می‌تواند مهریه قرار گیرد. بنابراین، یک حبه گندم یا یک قطره آب که ارزش مالی ندارد، نمی‌تواند مهر تعیین شود؛ زیرا مال بر آن صدق نمی‌کند.

۲. مهریه مورد قرارداد، باید قابل تملک باشد. تملک‌ناپذیر بودن شیء، از آن روست که شرعاً یا از ارزش ساقط است؛ مانند آلات لهو و خمر و خوک یا اصلاً قابل اختصاص و نقل و انتقال نیست؛ مانند موقوفات و اموال عمومی و مشترکات.

۳. اعیان و منافع و حقوق مالی، مطلقاً می‌تواند مهریه قرار گیرد؛ به شرط آن‌که واجد دو شرط فوق‌الذکر باشد. کار و نیروی انسانی نیز از آنجا که منفعت است، می‌تواند مهریه قرار گیرد؛ هرچند کار خود زوج باشد؛ مثل آن‌که زوج بر عهده گیرد که زوجه را به علمی از علوم یا فنی از فنون آموزش دهد (حر عاملی، ۱۳۶۷، ج ۲۱، ص ۲۴۰؛ حلی، ۱۴۲۱، ج ۲، ص ۳۱).

بنابراین، در صورتی که موارد ذیل را مهریه قرار بدهند، مهریه باطل است:

۱. یک هکتار زمینی را که سابقاً آن را وقف کرده است؛

۲. اموال عمومی؛

۳. در آمد کارخانه‌ای که از راه حرام است؛

۴. اموالی که به غصب به دست آورده است.

## ۸. جعل خود پول، به عنوان مهریه و نه ارزش آن

با توجه به تورم شدید و تنزل فاحش ارزش پول، در چند دهه اخیر، به‌ویژه در سال‌های بعد از پایان جنگ تحمیلی ایران و عراق، مهریه‌هایی که به پول رایج ایران بود، ارزش خود را تا حد زیادی از دست داد؛ حال آن‌که طبق مقررات پیشین، زن چیزی جز مبلغ اسمی مهر که قدرت خرید آن نسبت به زمان انعقاد ازدواج به مراتب کمتر شده بود، نمی‌توانست به دست آورد و این وضع، با عدالت و انصاف سازگار نبود. از این رو، قانون‌گذار در سال ۱۳۷۶ در صدد چاره‌جویی برآمد و برای تعدیل این‌گونه مهرها، افزایش مهر بر اساس تغییر شاخص قیمت‌ها پیش‌بینی کرد. ماده‌واحد قانون الحاق یک تبصره به ماده ۱۰۸۲ قانون مدنی، مصوب ۷۶/۴/۲۹ در خصوص مهر چنین مقرر داشته است: «ماده‌واحد \_ یک تبصره به شرح ذیل به ماده ۱۰۸۲ قانون مدنی الحاق گردد: تأدیه نسبت به سال اجرای عقد که توسط بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران تعیین می‌گردد، محاسبه و پرداخت شود؛ مگر این‌که

زوجین در حین اجرای عقد، به نحو دیگری تراضی کرده باشند». مورد بحث ما در اینجا عبارت «مگر این که زوجین در حین اجرای عقد، به نحو دیگری تراضی کرده باشند» است.

از راه‌هایی که در آن، می‌توان مهریه را کمتر از آن مبلغی که حین‌العقد است پرداخت، این است که به جای سکه و طلا، خود پول را مهریه قرار بدهند؛ مثل پانصد میلیون ریال. نکته قابل توجهی که سبب الحاق تبصره به ماده ۱۰۸۲ هم شد، این است که در تحلیل عُرف و قصد متعاقدین، ما به این نتیجه می‌رسیم که وقتی می‌گویند پانصد میلیون ریال مهریه، خود این مقدار پول موضوعیت ندارد؛ بلکه آن مقدار ارزش و قدرت خرید برای آنها مهم است و همان هم مهریه قرار داده می‌شود. از این رو، اگر پس از پنج یا بیست سال، زوجه مهریه خود را مطالبه کند، باید به او همان ارزش و قدرت خرید را داد، نه آن مقدار پول را. اما مستثنا در تبصره فوق، می‌گوید که اگر در تعیین مهریه ذکر شود که خود پول ملاک است و نه ارزش پول، در صورتی که بعد از ده سال، به دلیل تورم آن پانصد میلیون ریال اُفت ارزش فاحشی داشته باشد، زوج فقط مکلف به پرداخت همان پانصد میلیون ریال است و نه بیشتر.

### اختلالات ناشی از خارج موضوع مهریه

هر آنچه تا به حال گفته شد، ناظر بر ابهامات و مشکلاتی بود که می‌توانست در خود موضوع مهریه پیش آید؛ ولی در قسم دوم، فرض بر این است که موضوع مهریه، شرایط صحت را دارد؛ اما محدودیت به دلیل اموری خارج از موضوع اعمال شود. از راهکارهایی که برای تبدیل مهریه‌های سنگین به مهرالمثل می‌توان به آنها متوسل شد، استفاده از شروط ضمن عقد است که می‌توانند تا حد قابل قبولی این مشکل را رفع کنند؛ ولی قبل از ذکر این راهکارها و حیل، ذکر مقدمه‌ای را ضروری می‌دانیم.



## ۱. اقسام شرط

در این‌که آیا شرط در لغت به معنای مطلق تعهد است یا تعهد مطلق، اختلاف نظر وجود دارد (انصاری، ۱۳۶۵، ج ۳، ص ۲۴۰؛ خوئی، ۱۴۱۷، ج ۵، ص ۳۵۹)؛ ولی همه قبول دارند که شروط ضمن عقد، قدر متیقن معنای شرط است که مشمول عموم «المؤمنون عند شروطهم» و «اوفو بالعقود» خواهند بود. شیخ انصاری در این باره می‌فرماید: «فلان الشرط لغةً مطلق الالتزام فیشمل ما كان بغير اللفظ» (انصاری، ۱۳۶۵، ج ۳، ص ۲۴۰). ویژگی اصلی شرط این است که تعهدی تبعی می‌باشد که ضمن تعهد دیگری درج می‌گردد و معنأً مورد یا جزء مورد معامله اصلی می‌شود. ماهیت تبعی شروط ضمن عقد، ما را با دو پرسش اساسی روبه‌رو می‌کند:

اول: آیا تعهد تبعی باید شرایط اساسی صحت معامله را داشته باشد؟ چنان‌که از ماده ۲۳۲ قانون مدنی استنباط می‌شود، قانون مدنی فقط رعایت سه امر را برای صحت شرط ضمن عقد لازم می‌داند و آن سه شرط، عبارت‌اند از: قدرت بر تسلیم مورد شرط، داشتن نفع و فایده، و مشروع بودن آن که هرگاه یکی از آن شروط رعایت نشود، شرط باطل است و راجع به بقیه شرایطی که رعایت آنها در صحت معامله لازم است، قانون سکوت اختیار کرده. آنها عبارت‌اند از: مالیت داشتن، معین بودن، مبهم نبودن، و همچنین مشروعیت جهت. بنابراین، از نظر قضایی نمی‌توان شرط ضمن عقدی را که مالیت ندارد یا معین نیست یا مبهم است یا جهت آن نامشروع است، باطل دانست؛ زیرا ماده‌ای که بتوان به استناد آن، حکم به بطلان چنین شرطی کرد، موجود نیست. افزون بر آن‌که ماده ۲۳۲ قانون مدنی که در مقام بیان شرایط باطل است، نامی از آنها نمی‌برد و سکوت، در مقام بیان قرینه مسلمی بر صحت این‌گونه شروط است. از طرف دیگر، به دستور ماده ۱۰ قانون مدنی که قراردادهای خصوصی را درباره دو طرف نافذ می‌داند، این‌گونه شروط و همچنین

معامله که شرط ضمن آن شده، صحیح است.

دوم: هرگاه تعهد تبعی در اثر عدم رعایت شرایط صحت معامله باطل باشد، آیا تعهد اصلی باطل است؟ بستگی بین معامله و شرط ضمن آن، اگر چه از دو طرف می‌باشد، نحوه آن دو با یکدیگر مختلف است: الف) رابطه و بستگی شرط به معامله: بستگی مزبور، چنان‌که گذشت، تبعی می‌باشد و وجود آن، متفرع بر وجود معامله اصلی است و در صورتی که معامله اصلی باطل باشد، شرط ضمن آن که موجود تبعی است نیز باطل است. به عبارت دیگر، شرط معنأً مورد یا جزء مورد معامله و به نفع یکی از دو طرف معامله قرار داده شده و هرگاه معامله باطل باشد، نمی‌تواند مورد و یا جزئی از مورد، به‌خودی‌خود باقی بماند.

ب) رابطه و بستگی معامله به شرط: با توجه به آن‌که شرط ضمن عقد، موجود تبعی و معامله که شرط، ضمن آن قرار گرفته، موجود اصلی است، بطلان موجود تبعی نمی‌تواند در موجود اصلی سرایت کند؛ زیرا وجود حقوقی معامله مزبور، منوط به وجود حقوقی شرط نیست تا بطلان شرط که عدم وجود حقوقی اوست، موجب عدم وجود حقوقی معامله اصلی گردد؛ مگر در موردی که بستگی شرط مزبور به معامله اصلی، به نحوی باشد که بطلان آن، موجب اخلال یکی از شرایط اساسی معامله اصلی شود که در این صورت، معامله اصلی در اثر آن‌که دارای شرایط اساسی برای صحت معامله نیست، باطل خواهد بود؛ مانند شرط مجهولی که جهل به آن موجب جهل به عوضین می‌شود. از این‌روست که قانون مدنی در ماده ۲۳۲، شروط باطلی را که مفسد عقد نیست، شمرده و در ماده ۲۳۳، شروط باطلی را که موجب بطلان عقد است بیان کرده و بین آن دو دسته، فرق گذارده. بنابر آنچه گذشت، شروط بر دو قسم است: ۱. شروط باطله؛ ۲. شروط صحیحه.

شروط باطله: چنان‌که گذشت، درج شرط در ضمن عقد، رابطه و بستگی بین آن دو ایجاد می‌کند و آن دو را یک معامله مشروط جلوه می‌دهد؛ ولی نحوه رابطه آن دو با

یکدیگر متفاوت است؛ یعنی رابطه شرط به عقد، رابطه فرع به اصل است و رابطه عقد به شرط، رابطه اصل به فرع می‌باشد و طبق قاعده که شرح آن گذشت، بطلان فرع در اصل سرایت نمی‌کند؛ مگر دلیل مخصوصی داشته باشد. بنابراین، شروط باطله بر دو قسم است: ۱. شروط باطلی که مفسد عقد نیست؛ ۲. شروط باطلی که مفسد عقد است. درباره قسمت شروط باطلی که مفسد عقد نیست، قانون مدنی در ماده ۲۳۲ می‌گوید: «شروط مفصله ذیل باطل است؛ ولی مفسده عقد نیست: ۱. شرطی که انجام آن غیر مقدور باشد؛ ۲. شرطی که در آن نفع و فایده نباشد؛ ۳. شرطی که نامشروع باشد». قانون مدنی در این ماده، سه قسم شرط را باطل دانسته است که بطلان آن به عقد سرایت نمی‌کند.

#### الف) شرطی که انجام آن غیر مقدور باشد

قصد دو طرف از درج شرط در ضمن عقد، پیدایش آن در خارج است و چنانچه ایجاد آن مقدور نباشد، خواه آن که مورد شرط تسلیم مال باشد یا انجام عمل، مقصود مشروط حاصل نمی‌شود؛ چنان‌که در قدرت بر تسلیم مورد معامله، شرح آن گذشت. چنین شرطی طبق ماده «۲۳۲»، باطل است؛ خواه دو طرف معامله یا یکی از آنها، عالم یا جاهل به عدم قدرت مشروط‌علیه باشد.

#### ب) شرطی که در آن نفع و فایده نباشد

منظور از نفع و فایده، نفع و فایده عقلایی است و چیزی که چنین نفع و فایده‌ای ندارد، عقلاً آن را بدون فایده می‌دانند، و قانون، انجامش را بی‌اثر می‌شمارد و از این رو، آن را باطل می‌داند. فرقی ندارد دو طرف معامله یا یکی از آنها جاهل یا عالم به عدم آن نفعش باشد.

### ج) شرطی که نامشروع باشد

منظور ماده از شرط نامشروع، شرط خلاف شرع یا قوانین موضوعه کشوری است. چیزی که انجام دادن آن غیر مشروع است، در عالم حقوق، انجامش غیر مقدر می‌باشد و قانون از مشروطه برای انجام چنین شرطی حمایت نمی‌کند.

چیزی که قانون از آن حمایت نکند، حق شمرده نمی‌شود و در عالم حقوق، بلا اثر است. علم و جهل دو طرف یا یکی از آنها به نامشروع بودن شرط، تأثیری در این امر ندارد. شرط نامشروع، اعم از آن است که انجام امری باشد که قانون، جرم شناخته باشد؛ مانند آن که کسی در عقد برای دیگری شرط کند که خانه فلان شخص را آتش بزند یا آن که عدم انجام امری باشد که تکلیف قانونی است؛ چنان که در ضمن عقد، کسی برای دیگری شرط کند که نفقه زوجه دائمه خود را ندهد. از اقسام شرط نامشروع، شرطی است که خلاف حکم قانونی باشد؛ مانند آن که ضمن عقد نکاح، شرط شود که حق طلاق با زوجه باشد یا آن که زوج حق طلاق زوجه خود را ندارد؛ زیرا طبق ماده «۱۱۳۳» ق.م: «مرد می‌تواند هر وقت که بخواهد، زن خود را طلاق بدهد»؛ زیرا چنان که از مواد مربوط به طلاق معلوم می‌شود، اختیار زوج در طلاق حکم است و قابل انتقال و اسقاط نیست و از این رو، شرط مزبور خلاف قانون است.

اما قانون مدنی در ماده ۲۳۳ درباره شروط باطلی که مفسد عقد است، می‌گوید: «شروط مفصله ذیل، باطل و موجب بطلان عقد است: ۱. شرط خلاف مقتضای عقد؛ ۲. شرط مجهولی که جهل به آن موجب جهل به عوضین شود». بطلان شرطی که در ضمن عقد است، به عقد سرایت نمی‌کند و موجب بطلان آن نمی‌شود؛ مگر آن که مفاد آن شرط، طوری باشد که موجب اخلال یکی از ارکان اساسی عقد شود و آن، در دو مورد ذیل است:

#### د) شرط خلاف مقتضای عقد

شرط مخالف مقتضای ذات عقد، عبارت از امری است که عقد برای پیدایش آن منعقد می‌شود و می‌توان آن را مقصود اصلی و اساسی از عقد دانست. هر نوع از عقود، مقتضای مخصوصی دارد که مستقیم به سبب آن حاصل می‌شود؛ چنان‌که مقتضای عقد بیع، ملکیت مبیع برای مشتری، و ملکیت ثمن برای بایع است و مقتضای اجاره، ملکیت منافع عین مستأجره برای مستأجر، و ملکیت اجرت‌المسمی برای مالک است و مقتضای تعهد، مدیونیت متعهد به متعهدله و مقتضای هبه، ملکیت مال موهب برای متهب است. در معاملات معوض، دو مقتضا، و در معاملات غیر معوض، یک مقتضا موجود است؛ زیرا هر تعهد یا تملیک، مقتضای خاصی دارد. چنانچه شرطی در عقد بشود که خلاف مقتضای ذات آن عقد باشد، بین مفاد شرط و مفاد عقد، تضاد حاصل می‌شود؛ زیرا تحقق عقد موجب پیدایش مقتضای آن می‌شود و تحقق شرط، عدم پیدایش آن مقتضا را در پی دارد و نتیجه عقد مزبور، که اثبات مقتضا و نفی آن در آن واحد است، عدم حصول آن عقد خواهد بود؛ زیرا آثار هر یک از شرط و مشروط، به علت تضاد بین آن دو خنثی شده، هر دو باطل می‌شوند.

#### ه) شرط مجهولی که جهل به آن، موجب جهل به عوضین شود

طبق ماده ۲۱۶ قانون مدنی، از شرایط صحت معامله، مبهم نبودن مورد آن است. هرگاه شرطی در ضمن عقد قرار داده شود که موجب ابهام مورد معامله شود، یکی از شرایط اساسی صحت آن از بین خواهد رفت و عقد باطل می‌شود و وقتی عقد اصلی باطل شد، موقعیتی برای بقای شرط که جنبه تبعی دارد، باقی نخواهد ماند. شرطی که موجب ابهام و جهل به عوضین می‌گردد، شرطی است که مورد آن مجهول می‌باشد و در اثر آن که هدف آن مورد عقد است، جهل به آن به عوضین سرایت می‌کند و آن را مجهول می‌گرداند. شیخ انصاری در این باره می‌فرماید:

«مسألة: لا فرق في بطلان العقد بين ذكر المدة المجهولة كقدوم الحاج و بين عدم ذكر المدة أصلاً كأن يقول بعثك على أن يكون لي الخيار و بين ذكر المدة المطلقة كأن يقول بعثك على أن يكون لي الخيار مدة لاستواء الكل في الغرر»؛ مانند تعیین موعد مجهول برای تأدیه ثمن در عقد بیع؛ چنان‌که کسی خانه خود را به دیگری به یکصد هزار ریال بفروشد و قرار دهند که مشتری، ثمن را پس از فوت پدرش به بایع بدهد؛ و الا هرگاه هدف شرط مجهول، مورد عقد نباشد، به عوضین سرایت نمی‌کند و شرط و همچنین عقدی که شرط ضمن آن شده است، صحیح خواهند بود؛ زیرا قانون، شرط مجهول را به طور مطلق از شروط باطله نشمرده است؛ چنان‌که کسی خانه خود را به دیگری به یکصد هزار ریال بفروشد و شرط می‌کند هر چه تاجر در سال جاری منافع به دست آورد، متعلق به او باشد که در این صورت، شرط و عقد صحیح است؛ زیرا ثمن مورد معامله یکصد هزار ریال است که نقداً باید تأدیه شود و مورد شرط، اگر چه مجهول است، تأثیری در مورد معامله ندارد. بعضی حقوقین امامیه معتقدند که شرط، جزء یکی از عوضین قرار می‌گیرد و شرط مجهول، همیشه ایجاد مقداری غرر می‌کند که موجب جهل به آن عوض خواهد بود؛ بنابراین شرط مجهول، مطلقاً مفسد عقد است.

**شروط صحیحہ:** بنابر آنچه گذشت، هر شرطی که از اقسام پنج‌گانه مذکور در ماده ۲۳۲ و ۲۳۳ نباشد، صحیح خواهد بود. طبق ماده ۲۳۴ قانون مدنی، شروط صحیح بر سه قسم‌اند: ۱. شرط صفت؛ ۲. شرط نتیجه؛ ۳. شرط فعل اثباتاً و نفیاً.

#### (و) شرط صحیح صفت

شرط صفت، عبارت از شرطی است که موضوع آن، صفتی از صفات مورد معامله که عین خارجی است باشد. بنابراین، در شرط صفت، دو خصوصیت هست: یکی آن‌که مورد معامله باید عین خارجی باشد و دیگری آن‌که شرط باید راجع به صفتی از صفات مورد معامله باشد (انصاری، ۱۳۶۵، ج ۳، ص ۲۷۰؛ بجنوردی، ج ۳، ص ۲۵۹).

در صورتی که مورد معامله کلی باشد، اوصاف معینه اگر چه به صورت شرط ضمن عقد قرار داده شود، شرط صفت به معنای اصطلاحی نیست؛ بلکه بیان صفات مشخصه و ممیزه مورد معامله از بین انواع دیگر کلی است. در شرط صفت پس از انجام معامله، هرگاه معلوم شود که شرط مقرر در مورد معامله موجود نیست، مشروط‌له می‌تواند طبق ماده «۲۳۵» قانون مدنی، معامله را فسخ یا به همان وضعیت آن را بپذیرد.

### ز) شرط صحیح نتیجه

ماده «۲۳۴» قانون مدنی می‌گوید: «شرط نتیجه آن است که تحقق امری در خارج شرط شود». این تعریف از شرح لمعه اقتباس شده است. شهید ثانی از تحقیق شهید اول چنین نقل می‌کند: «ان الشرط الواقع فی العقد اللازم، ان كان العقد كافيًا بي تحققه و لا يحتاج بعده الى صيغة، فهو لازم» (شهید ثانی، ۱۴۱۳، ج ۳، ۵۰۷)؛ اما شرط نتیجه بنابر تعریف متأخرین فقها و حقوق‌دانان، عبارت از شرط نمودن مقتضای یکی از عقود در ضمن معامله دیگر است؛ مانند شرط قرار دادن ملکیت عین معین که نتیجه عقد بیع است یا ملکیت منافع آن که نتیجه عقد اجاره است یا زوجیت زوجه که نتیجه عقد نکاح است (انصاری، ۱۳۶۵، ج ۳، ص ۲۸۳).

### ح) شرط صحیح فعل

طبق ماده «۲۳۴» قانون مدنی: «... شرط فعل آن است که اقدام یا عدم اقدام به فعلی بر یکی از متعاملین یا بر شخص خارجی شرط شود». فرقی نمی‌کند آن فعل، عمل قضایی باشد مانند یکی از عقود یا عمل مادی مانند ساختمان بنا، کشیدن پرده نقاشی و امثال آن. در شرط فعل، خواه مثبت و خواه منفی، طبق ماده «۲۳۷» قانون مدنی: «... کسی که ملتزم به انجام شرط شده است، باید آن را به جا بیاورد و در صورت

تخلف، طرف معامله می‌تواند به حاکم رجوع نموده، تقاضای اجبار به وفای شرط را بنماید. این ماده، از نظریه مشهور فقها متابعت کرده است. قول غیر مشهور، بر آن است که در صورت تخلف، فقط مشروطه می‌تواند عقد اصلی را فسخ کند و نمی‌تواند اجبار مشروط‌علیه را بخواهد (نجفی، ۱۳۷۴، ج ۸، ص ۳۶۸؛ انصاری، ۱۳۶۵، ج ۳، ص ۲۳).

## ۲. استفاده از شرط فعل

به نص آیه قرآن، مهریه هر مقدار که باشد، قبول است: {وَأَتَيْنُمُ إِحْدَاهُنَّ قَنْطَارًا} (نساء، آیه ۲۰)؛ از این رو اگر تیلیاردها سکه طلا را مهریه قرار بدهند، مشکلی پیدا نخواهد کرد و فرقی نمی‌کند که زوج، پادشاهی ثروتمند باشد یا مسکینی که قوت روز خود را ندارد.

اما اگر همین سکه‌ها را مهریه قرار ندهند؛ بلکه پرداخت این سکه‌ها را به عنوان شرطی ضمن عقد ذکر کنند، وضعیت حقوقی کاملاً متفاوت خواهد شد؛ زیرا چنین شرطی، شرط فعل است و در صحت شرط فعل، مقدور بودن ضروری است (یزدی، ج ۲، ص ۱۰۸). از این رو، اگر شارط کسی است که واقعاً قدرت پرداخت آن‌همه سکه را دارد، اشتراط او صحیح است و ملزم به پرداخت سکه‌ها می‌شود و اگر خودش هم نپردازد، حاکم شرع می‌تواند از اموالش به همان مقدار به زوجه بدهد؛ ولی اگر شارط، کارمندی معمولی است، اشتراط لغو، و شرطش باطل است. بنابراین، ممکن است که زوج مهریه را یک جلد قرآن کریم قرار بدهد و هزار سکه طلا را به عنوان شرط ضمن عقد ذکر کند. در این فرض، اگر زوج از اقشار متوسط جامعه باشد، پرداخت هزار سکه بر او واجب نیست و حتی اگر بعدها هم توانایی پرداخت داشته باشد، باز هم ملزم نخواهد شد.



### ۳. ابهام در زمان پرداخت

ممکن است برای پرداخت مهریه، اجلی معین شود و زمان خاصی را شرط کنند که در این صورت، پرداخت مهریه تا قبل از آن واجب نیست؛ ولی خوب این زمان است کاملاً مضبوط و مشخص باشد. نمی‌توانند بگویند هر وقت که صاحب فرزند شدیم یا شغل مناسبی پیدا کردم، مهریه را می‌پردازم؛ زیرا شرط اجل، مبهم است و به خلاف صورت قبل، در اینجا مهریه هم باطل خواهد شد؛ زیرا این شرط از شروطی است که سبب جهل به اصل خود یعنی موضوع مهریه می‌شود. بنابراین، ممکن است کسی بگوید که پانصد سکه را مهریه قرار می‌دهم؛ ولی شرط کند که هر زمان که صاحب فرزند شدیم، می‌پردازم. در این فرض، پس از وقوع نزدیکی، وی فقط باید مهر المثل را بدهد، نه پانصد سکه را.

### ۴. شرط استطاعت

از دیگر راهکارها این است که ضمن عقد، اشتراط استطاعت شود؛ به این صورت که زوج بگوید مهریه را صد سکه قرار می‌دهم؛ ولی زمانی می‌پردازم که استطاعت مالی برای پرداخت صد سکه را داشته باشم. در اینجا پرداخت مهریه، فقط زمانی واجب است که زوج، بر پرداخت قدرت داشته باشد. البته ضرورتی ندارد که اشتراط استطاعت، فقط به واسطه الفاظ ضمن عقد ذکر شود؛ بلکه می‌تواند به صورت شرط ارتکازی باشد و از این روست که بعضی فقهای معاصر این‌گونه فتوا داده‌اند: «اگر موقع خواندن عقد دائمی، برای دادن مهر مدتی معین نکرده باشند، زن می‌تواند پیش از گرفتن مهر از نزدیکی کردن شوهر جلوگیری کند. چه شوهر توانایی دادن مهر را داشته باشد، چه نداشته باشد؛ مگر این‌که ناتوانی مالی شوهر، قرینه باشد که پرداخت مهر، «عند الاستطاعة» خواهد بود».

ولی آنچه به نظر می‌رسد، این است که شرط استطاعت را با این تقریری که

گذشت، می‌توان به همان شرط اجل مبهم برگرداند که مبطل موضوع مهریه است؛ زیرا وقتی می‌گویند: «مهریه هزار سکه، ولی هر زمان که زوج، استطاعت داشت، پرداخت کند» با توجه به این‌که «**لشرط قسط من الثمن**»، این شرط سبب ابهام در موضوع مهریه می‌شود و مبطل است.

## ۵. جعل خیار فسخ

قانون‌گذار در ماده ۱۰۶۹ قانون مدنی مقرر می‌دارد: «شرط خیار فسخ نسبت به عقد نکاح، باطل است؛ ولی در نکاح دائم، شرط خیار نسبت به صداق جایز است؛ مشروط بر این‌که مدت آن معین باشد و بعد از فسخ مثل آن است که اصلاً مهر ذکر نشده باشد». اگر چه فقها در بطلان شرط خیار در اصل عقد نکاح اتفاق نظر دارند (الکرکی، ۱۴۱۰، ج ۱۳، ص ۳۹۵)، آن را درباره مهر باطل ندانسته‌اند؛ ولی مشهور فقها معتقدند باید مدت خیار معلوم باشد. صاحب جواهر نیز اعتقاد دارد در صورت اشتراط خیار در مهر، هم عقد و هم مهر و هم شرط، صحیح است و می‌گوید:

زیرا مهر مانند عقدی مستقل است و از این رو، عقد نکاح بدون مهر، صحیح و اشتراط خیار بدون مهر، تحت شمول «**المؤمنون عند شروطهم**» قرار گرفته و تعیین مدت خیار مانند سایر عقود لازم است. حال اگر مدت خیار منقضی شد، مهر لازم می‌شود و اگر در طول مدت خیار، ذوالخیار آن را فسخ کند، به مهر المثل مراجعه می‌شود (نجفی، ۱۳۷۴، ج ۳۱، ص ۱۰۶ - ۱۰۷).

از این رو، اگر زوج خانه‌ای را به عنوان مهر معین کند و شرط کند که تا مدت یک سال در فسخ آن اختیار داشته باشد، چنین شرطی درست است؛ ولی چنانچه مدت را معین نکند، آن شرط باطل و بی‌اثر است؛ یعنی چنین خیاری برای وی مستقر نمی‌شود. (نجفی، ۱۳۷۴، ج ۲۹، ص ۱۴۹). برای تعیین مدت، چنین استدلال شده است که ترک تعیین، به طور مطلق موجب ابهام کلی می‌گردد که عقلایی نیست. شرط خیار نسبت به مهر در عقد منقطع، باطل است؛ زیرا با توجه به این‌که مهر در

عقد منقطع حدوداً و بقائاً لازم است، شرط خیار درباره مهر در عقد منقطع، به شرط خیار در اصل عقد بازگشت خواهد کرد که گفتیم، باطل است. در نتیجه، زوج می‌تواند هزار سکه را مهریه قرار بدهد؛ ولی در ضمن عقد، برای خودش خیار فسخ در مهریه قرار بدهد و سپس بعد از وقوع عقد، می‌تواند مهریه را فسخ کند. حال اگر نزدیکی واقع نشده است، می‌توانند با توجه بر سر هر مقداری که می‌خواهند، توافق کنند و اگر نزدیکی صورت گرفته، مهر المثل متعین است.

### نتیجه‌گیری

میزان مهریه در شرع مقدس اسلام، تعیین و تقدیر نشده و تعیین آن در اختیار زن و مرد است. پس هر اقدامی در زمینه تعیین سقف برای مهریه، از حیث کمی و زیادی، از این منظر مخدوش خواهد بود. با وجود این، ممکن است از حیث فقهی و حقوقی، حیل و راهکاری‌هایی وجود داشته باشد که با تمسک به آنها بتوان مسئولیت ناشی از مهریه‌های سنگین را به میزان کمتری تقلیل داد.

اصولاً راهکارهای ارائه‌شده برای تقلیل مهریه‌های سنگین، مبتنی بر وارد کردن خلل در موضوع خود مهریه و سپس ابطال آن یا استفاده از التزامات خارج یا ضمن عقد (شروط ضمن عقد و...) هستند.

در راهکار اول، پس از ابطال به صورت قهری (در صورت وقوع نزدیکی) یا با توافق دو طرف (در صورت عدم وقوع نزدیکی)، ممکن است مهریه کمتری از مهرالمثل معین شود. بعضی از این راهکارها عبارت‌اند از: ۱. جهل در مهریه؛ ۲. تفویض مهر به زوج؛ ۳. شریک کردن دیگران در مهریه؛ ۴. تعهد مهریه توسط غیر زوج؛ ۵. عدم مالیت یا قابلیت تملک مهریه؛ ۶. جعل خود پول به عنوان مهریه.

در راهکار دوم، فرض بر این است که موضوع مهریه، شرایط صحت را داراست و به آن خللی وارد نیست؛ از این رو تمرکز بر شروط ضمن عقد یا خارج عقد است

که به واسطه آنها می‌توان مسئولیت ناشی از مهریه‌های سنگین را تقلیل داد. برای مثال، می‌توان ضمن عقد شرط کرد که در صورت استطاعت، زوج تمام مهریه را به صورت کامل بپردازد یا برای یکی از دو طرف، خیار فسخ قرار داده شود.

## منابع

### ۱. قرآن کریم.

۲. آل بحر العلوم، السید محمد (۱۳۶۳)، *بلغۃ الفقیه*، تهران، مکتبه الصادق.
۳. الانصاری، مرتضی بن محمد امین (۱۳۶۵)، *فرائد الاصول*، ج ۱، قم، نورانی.
۴. باریکلو، علیرضا (۱۳۹۰)، «وضع حقوقی مهر سنگین»، *فصلنامه حقوق*، ش ۴۱، ص ۷۹ \_ ۹۷.
۵. التونی، بدالله بن محمد (۱۴۱۵ق)، *الوافیه فی اصول الفقه*، ج ۱، قم، کشمیری.
۶. الجزیری، عبدالرحمن (۲۰۰۳)، *الفقه علی المذاهب الاربعه*، ج ۴، بیروت، دارالفکر للطباعة و النشر و التوزیع.
۷. جعفری، علی (۱۳۸۹)، «تغذیر اجرای قرارداد»، *معرفت*، ش ۱۴۸، ص ۲۹ \_ ۴۸.
۸. جعفری لنگرودی، محمد جعفر (۱۳۹۰)، *وسیط در ترمینولوژی حقوق*، تهران، گنج دانش.
۹. الخطیب البغدادی، احمد (۱۹۸۸)، *الکفایه فی علم الدرایه*، بیروت، دارالکتب العلمیه.
۱۰. الخوئی، السید ابوالقاسم (۱۴۱۷ق)، *مصباح الاصول*، نجف، داوری.
۱۱. الحر العاملی، الشیخ محمد بن الحسن (۱۳۶۷)، *وسایل الشیعہ*، تهران، المکتبه الاسلامیه.
۱۲. الحسینی الشیرازی، السید محمد (۱۴۰۹ق)، *الفقه*، ج ۶۶، بیروت، دارالعلوم.
۱۳. حکمت‌نیا، محمود و جعفر زمانی (۱۳۹۲)، «وضعیت حقوقی معاملات سفهی در فقه امامیه و حقوق ایران»، *حقوق اسلامی*، سال دهم، ش ۳۶، ص ۷ \_ ۳۵.
۱۴. الحلّی، ابوالقاسم جعفر بن الحسن (محقق حلّی) (۱۴۲۱ق)، *شرائع الاسلام*، ج ۴، تهران، استقلال.
۱۵. الحلّی، محمد بن الحسن (فخرالمحققین) (۱۳۸۷)، *ایضاح الفوائد*، ج ۳، قم، مطبعه العلمیه.
۱۶. الرشتی، حبیب‌الله، *کتاب الاجاره*، بی‌جا.
۱۷. الصدر، السید محمد باقر (۱۴۱۷ق)، *بحوث فی علم الاصول*، ج ۴، قم، مؤسسه

دائرة المعارف فقه اسلامى .

١٨. الصدوق، محمد بن على بن بابويه قمى (١٤١٣ق)، *من لا يحضره الفقيه*، قم، اسلامى .
١٩. \_\_\_\_\_ (١٤١٥ق)، *المقنع*، ج ١، قم، مؤسسه الامام الهادى .
٢٠. \_\_\_\_\_ (١٣٧٢)، *معانى الأخبار*، قم، دارالكتب الاسلاميه .
٢١. الصدوق، ابى جعفر محمد بن على (١٤١٨ق)، *الهداية فى الاصول والفروع*، قم، مؤسسه الامام الهادى .
٢٢. الطوسى، أبوجعفر محمد بن الحسن (١٣٨٧ش)، *المبسوط فى الفقه الإماميه*، ج ٤، تهران، الكمته المرتضويه لإحياء الآثار الجعفرية .
٢٣. \_\_\_\_\_ (١٤٠٧ق)، *تهذيب الأحكام* (تحقيق خراسان)، تهران، دارالكتب الإسلاميه .
٢٤. العاملى، زين الدين بن على بن احمد الجبعى (الشهيد الثانى) (١٤١٣ق)، *مسالك الافهام إلى تنقيح شرايع الاسلام*، ج ٨، قم، مؤسسه المعارف الإسلاميه، الطبعة الاولى .
٢٥. \_\_\_\_\_ (١٣٩١)، *الرعايه فى شرح بداية الدرايه*، قم، كتابخانه آيت الله العظمى مرعى .
٢٦. علم الهدى، على بن الحسين (سيد مرتضى) (١٤١٥ق)، *الانتصار فى انفرادات الاماميه*، قم، النشر الإسلامى .
٢٧. \_\_\_\_\_ (١٤٠٥ق)، *الرسائل*، قم، دارالقرآن الكريم .
٢٨. \_\_\_\_\_ (١٩٩٧)، *بيننا*، تهران، مركز تحقيقات مجمع جهانى تقريب .
٢٩. الكاشانى، ابوبكر بن سعود (١٤٠٩ق)، *بدائع الصنائع فى ترتيب الشرايع*، ج ٣، اسلام آباد، المكتبة الحبيبيه، الطبعة الاولى .
٣٠. الكركى، على بن الحسين (١٤١٠ق)، *جامع المقاصد*، قم، مؤسسه آل البيت .
٣١. كمالي، عليرضا (١٣٨٧)، «اصطلاحات حديثي»، *مجله معارف*، شماره ٦٤ .
٣٢. الكليني الرازى، ابوجعفر محمد بن يعقوب (١٤٠٧ق)، *الكافى*، تهران، دارالكتب الاسلاميه .
٣٣. المامقانى، عبدالله (١٣٧٠)، *مقياس الهدايه*، قم، مؤسسه آل البيت ^ لحياء التراث .

۳۴. المجلسی، محمد تقی (۱۴۰۳ق)، *البحار الانوار*، بیروت، مؤسسه الوفاء.
۳۵. \_\_\_\_\_ (۱۴۰۶ق)، *ملاذ الاخیار فی فهم تهذیب الاخیار*، ج ۱۲، قم، کتابخانه آیت الله العظمی مرعشی نجفی &.
۳۶. المراغه‌ای، میر عبدالفتاح بن علی (۱۴۱۸ق)، *العناوین*، قم، مؤسسه النشر الاسلامی.
۳۷. المفید، محمد بن محمد (۱۴۱۳ق)، *رساله فی المهر*، قم: کنگره جهانی هزاره شیخ مفید.
۳۸. الموسوی البجنوردی، سید محمد حسن (۱۴۱۹ق)، *القواعد الفقہیہ*، قم، الهادی.
۳۹. الموسوی خمینی، روح الله (۱۴۰۴ق)، *تحریر الوسیلہ*، جلد دوم، قم، مؤسسه النشر الاسلامی.
۴۰. المتقی الہندی، علی بن حسام (۱۴۰۹ق)، *الکنز العمال*، بیروت، مؤسسه الرسالہ.
۴۱. مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۸۶)، *حیلہ‌های شرعی و چاره‌جویی‌های صحیح*، قم: مدرسه امام ×.
۴۲. \_\_\_\_\_ (۱۳۸۵)، *کتاب النکاح*، ج ۶، قم، مدرسه الامام علی بن ابی طالب × چاپ اول.
۴۳. مهدوی راد، محمد علی و سید علی دلبری (۱۳۸۹)، «بررسی آسیب تقطیع نادرست در روایات»، *علوم حدیث*، ش ۵۵.
۴۴. النجفی، محمد حسن (۱۳۷۴)، *جواهر الکلام فی شرح شرایع الإسلام*، ج ۳۱، تهران، دارالکتب الإسلامیہ.

#### Legal Solution to Decrease Immoderate Dower

**Abstracts:** Mahr or Dower is a sum of money or other property to be paid or delivered to the wife. It is either specified or unspecified but in either case, the law confers a mandatory right of Mahr or Dower on wife.

The Mahr (Dower) belongs to wife and she can deal with it in the manner she likes it and neither her husband nor husband's relations nor even her relations can dictate her in matter of using the Mahr money or property. No doubt, Mahr was originally analogous to sale price, but since the inception of Islam, it is hardly correct to regard it as the price of sexual intercourse.

The social problems caused by immoderate dower are undeniable. What is worthy of discusses is legal solutions regardless of all social challenges. Famous jurists have believed that there is no limits or any boundaries for dower. Also, according to the well-known opinion, unlike a temporary marriage, the status of the dower is somewhat independent in permanent marriage. Therefore, a permanent marriage without dower is a feasible contract. In these cases, the husband will be obliged to pay an ordinary dower. By reviewing jurisprudential and legal texts, the author seeks to provide legal solutions to reduce or invalidate the immoderate dower.

**Key Words:** Dower, Immoderate Dower, Assigned Dower, Factitious Dower